باسمه تعالی
فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۳۶۴۵

رده‌بندی دیویی: ۱۳۷۲ ب ۶۱۷ م ۸۹۲/۷۷

سرشناسه: مصطفوی، حسن

عنوان قراردادی: بهلول عاقل

عنوان: سرگذشت و قصه‌های عارف کامل و دانشمند شهیر بهلول عاقل

کاتب: محمدرضا خوانساری

تاریخ کتابت:

محل نشر: طهران ناشر: کتابفروشی بوذرجمهوری مصطفوی تاریخ نشر: ۱۲۷۲ ق

صفحه شمار: ۱۰، ۸۳ ص

مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☑

زبان: فارسی ابعاد: ۱۲×۱۷ نوع خط: نستعلیق و نسخ

روش تهیه: وقفی☑ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐

توضیحات: حسن مصطفوی (مولف)

تاریخ ثبت: تیر ۱۳۲۷

یادداشتها: ۱. متن ذیل: محدثات مدارک، فهرست مطالب و فهرست مطبوعات کتابفروشی جمهوری بوذر.

موضوع(ها): ۱. بهلول مجنون، بهلول بن عمرو، - ۱۹۰؟ ق. - لطیفه‌ها

شناسه(های) افزوده: الف. خوانساری، محمدرضا، کاتب. ب. مصطفوی، حسن، واقف. ج. عنوان.

فهرستنگار: اسنرار.

تاریخ فهرستنگاری: اردیبهشت ۸۹

٨/٠ قا ٨
ب ٦١٧ م

١٠٩٢

٥٥١

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب بهلول عاقل فارسی
مصنف حسن مصطفوی
مؤلف
خطی علی نستعلیق
چاپی
سال چاپ یا تحریر ١٣٧٢ هـ ق عدد اوراق ٨٢
جزء کتب ادبیات شماره
شماره عمومی ٢٢٦٧٢ شماره قبض
واقف مؤلف تاریخ وقف تیر ١٣٣٧
طول ١٧ عرض ١٢ گنجه

شماره ثبت ٣٦٤٥

سرگذشت و قصه های
عارف کامل و دانشمند شهیر

بهلول عاقل

از مدارک صحیحه و کتب معتبره جمع آوری شده است

حق طبع و نشر مخصوص است بمؤلف

۱۳۷۲ هجری

نوشته حسن مصطفوی

نعی
ترسیم و تحریر محمدرضا خوانساری

کتابخانهٔ آستان قدس مشهد

سرگذشت و قصه های
عارف کامل و دانشمند شهیر

بهلول عاقل

از مدارک صحیحه و کتب معتبره جمع آوری شده است

حق طبع و نشر مخصوص است بمؤلف

۱۳۷۲ هجری

نوشته حسن مصطفوی

ترسیم و تحریر محمد رضا خوانساری

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره ثبت ۲۴۶۷۲

سرگذشت بهلول

بسم الله الرحمن الرحیم

طوریکه از کتب رجال و حدیث استفاده میشود: بهلول از جهت فکر و معرفت و عقل سرآمد زمان خود بوده، و بخاطر حفظ دین و نشر معارف و حقائق؛ اظهار جنون میکرد

در کتاب روضات میگوید: دانشمند عارف و کاشف اسرار و لطائف و عاقل کامل عادل بهلول بن عمرو کوفی که اسم شریفش وهب است و از خواص اصحاب حضرت صادق ع محسوب میشود، در قسمت آداب و معارف و حقائق بحد کمال بوده، و از جمله صاحبان فتوی و نظر بشمار میرفت، مقام و منزلت او پیش همه ثابت و مورد قبول بود

در مجالس المؤمنین میگوید: بهلول از

عقلای مجانین بوده، و بیخبران او را دیوانه میخوانند، مولد او کوفه است، و از بنی اعمام هارون الرشید عباسی، و تلمیذ خاص حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است، و در زمره متقیان اهل عصر خود محسوب میشود

بهلول خود را بدیوانگی میزند

هارون الرشید بخاطر دوام ملک و سلطنت: پیوسته با علویین مخصوصاً با حضرت امام موسی ع کینه و عداوت میورزید و بهانه هائی می انگیخت تا آنحضرت را بدرجه شهادت رساند تا اینکه بعنوان داعیه خروج آن امام معصوم را متهم کرده و از صاحبان فتوی و دانشمندان عصر خود (که از جمله بهلول بود) درباره مباح بودن قتل آن حضرت استفتاء نمود، دیگران جواب موافق و فتوی مطابق میل خلیفه دادند، و بهلول صورت واقعه را بمحضر امام عرض کرده و تقاضای ارشاد نمود بهلول بموجب اشاره امام خود را بدیوانگی زده، و از این راه

توانست جان و دین خود را حفظ کرده، و هم بموقع حقایق را بگوش مردم برساند.

آری منصب فتوی از این خطرات بسیار دارد، مخصوصاً اگر شخص عالم مشهور و با امراء و سلاطین ارتباط داشته باشد. رفاقت و دوستی اهل دنیا با اهل علم برای اینست که از مقام روحانیت او بنفع دنیای خود استفاده کرده، و او را وسیلهٔ اجرای منویات کثیف خود قرار بدهند.

بهلول در حق عایشه

بهلول بر جمعی میگذشت که: دور هم نشسته و مذاکرهٔ حدیث و روایت میکردند، و در ضمن از قول عایشه نقل مینمودند که اگر شب قدر را درک میکردم هیچگونه درخواستی از خداوند نداشتم بجز اینکه عافیت و صحت داده و مغفرت و رحمت خود را شامل حال من فرماید؟ بهلول روایت را شنیده اظهار داشت که نصف دیگر اینرا فراموش کرده اید! گفتند چیست؟ گفت: و اینکه ظفر و غلبه بیدا کنم بر علی بن ابیطالب.

نقل از کشکول بحرانی شد.

آری عایشه از روز نخست و از آن روزیکه علاقه و محبت همسر خود پیغمبر اکرم را نسبت بامیرالمؤمنین مشاهده میکرد نمیتوانست دوستی و علاقه آنحضرت را در دل خود بپروراند و بموجب غریزه که مخصوص زنها است: این معنی بتدریج بر شدت بغض و کینهٔ عایشه می افزود، مخصوصاً از روزیکه موضوع خلافت و وصایت بمیان آمده و باشاره و تصریح پیغمبر صلی الله علیه و آله: آن حضرت بمقام جانشینی و امامت منصوب گشته، و پدر پیر عایشه که پیوسته در کمین این بمقام بود: از حیازت این منصب برکنار گردید. اینست که وجود امیرالمؤمنین از هر جهت مخالف آمال و آرزوهای عایشه محسوب میشد. و انصافاً این جمله کمال تجرد و فضل و اطلاع دانشمند بزرگوار بهلول را میرساند که: چگونه با یک اشارهٔ مختصر یک حقیقت بزرگی را بیان فرموده است.

بهلول و دزد

بهلول آنچه پول زیادی بدستش میرسید در گوشهٔ یک خرابه جمع و دفن میکرد، تا اینکه مجموع پولهای او بسصید

درهم رسید

روزی ده درهم باز اضافه داشته و بطرف همان خرابه میرفت که : این پول را نیز ضمیمه سیصد درهم کند

مرد کاسبی در همسایگی آن خرابه از این قضیه آگاه شده و چون بهلول از خرابه دور میشود ، بسوی آن محل نزدیک شده : و درهمهای بهلول را از زیر خاک در آورده و میبرد .

بهلول مرتبه دیگر که میخواست بپولهای خود سرکشی کند ؛ چون خاکرا کنار میکند اثری از درهمهائی نبیند

بهلول میفهمد که : کار آن کاسب همسایه است ، زیرا داخل شدن بهلول را بآن خرابه دیده بود

بهلول بسوی دکان آن مرد آمده و اظهار داشت ؛ برادر من مرا حاجت در حمتی است ، میخواهم پولهائیکه دارم شما جمع زده و نتیجه را برای من بگوئید ؟ و نظر من اینست که : پولهائیکه در جاهای متفرقه دارم همه را در یکجا جمع کنم ، میخواهم همه درهمهای خود مرا در محلی که سیصد و ده درهم دارم جمع نمایم

کتابخانه آستان قدس مشهد

زیرا که آن محل محفوظتر و امین‌تر از جاهای دیگر است .

مرد کاسب بسیار خوشحال شده و اظهار موافقت کرد .

بهلول شروع کرد و یکایک از پولهای مختلف و جاهای متفرقه نام میبرد ، تا اینکه مقدار درهمهای او بسه هزار درهم رسید بهلول برخاسته و از حضور آن مرد خداحافظی کرد .

مرد کاسب پیش خود چنان فکر نمود که : اگر سیصد و ده درهم را بمحل خود برگرداند ممکن است بتواند سه هزار درهم را که در آنجا جمع خواهد آمد بدست آورد .

بهلول پس از چند روز که بسوی خرابه آمد : سیصد و ده درهم را در همان محل دریافت ، و در همان محل تغوط کرده و با خاک پوشانید از خرابه بیرون رفت .

مرد کاسب در کمین بهلول بود ، و همین که او را از خرابه دور یافت نزدیک آن محل آمده و میخواست خاک آن محل را کنار کند دستش را آلوده بنجاست یافته و از فطانت و حیله بهلول آگاهی پیدا کرد .

بهلول پس از چند روز دیگر پیش مرد کاسب آمده، و اظهار داشت
ای آقای من ! حساب کن برای من این چند رقم را
هشتاد درهم + و پنجاه درهم + و صد درهم
مرد کاسب حساب کرده و صورت جمع داد
بهلول اظهار کرد : بصورت جمع اضافه کن - آنچه را که استشمام
میکنی از دستهایت ؟
مرد کاسب از جای خود برخاسته و بهلول را تعقیب کرد تا بزند
بهلول فرار کرده و از دست او نجات یافت

از خزائن نراقی

نتیجه

آدم خیانت کار و دزد گذشته از اینکه پیش وجدان خود و در محضر
خداوند جهان سر افکنده و مسئول است : پس از چندی در میان
مردم هم رسوا و خوار و بی آبرو خواهد شد . دستی که باموال و
حقوق مردم تعدی میکند در حقیقت آلوده بکثافت و نجاست است
دست یکی از بزرگترین مظاهر قدرت و نعمت است ، و آدمی باید

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

بوسیله این نعمت از بیچارگان دستگیری کرده و از حقوق ضعفاء حمایت
نموده . و منافع خود را حفظ نماید ، اسلام دست سارق را ارزش نداده
و قطع آنرا لازم میداند .

سؤال از بهلول

جمعی ظریف که از عقیده بهلول اطلاع داشتند با و گفتند
روایاتی وارد شده است که ابوبکر و عمر را با سائر امت وزن
کردند و ایشان راجح و سنگین تر آمدند :
بهلول بدون معطلی گفت : اگر این روایت صحیح و
درست باشد : بطور مسلم در میزان قصور و عیبی بوده است

از کشکول بحرانی

نتیجه

آری میزان حقیقی عقل است که آدمی بنور عقل میتواند خیر و صلاح و
مقامات و مراتب کمال را تشخیص داده ، و تقوی و حقیقت را دریابد

و بقول عارف بزرگ بهلول آن عقلی که ابوبکر را از جهت تقوی و
علم و شجاعت و فداکاری و زهد و معرفت بر وجود امیرالمؤمنین برتری
و ترجیح دهد؛ بطور مسلّم معیوب و کوتاه‌گر داست. ابوبکر خودش در
مقابل شجاعت و علم و تقوی علی بن ابیطالب علیه السلام پیوسته خاضع
و خاشع بود، ولی مردم کوتاه فکر چون کاسه گرمتر از آش تشریف دارند
و ما بهمین اندازه از ابوبکر دل نگران و شاکی هستیم که چرا مقامات
فضل و دانش و تقوی علی بن ابیطالب ع را بمردم معرفی نکرده؟
بلکه با بودن آن حضرت چگونه بخود اجازه داده است که منصب
خلافت را حیازت نموده، و پرده بروی حق و حقیقت بکشد.

بهلول در عمارت هارون

روزی بهلول نزد هارون رفت، و هارون در عمارت بالا
و بلند خود نشسته بود؛
هارون درخواست نمود که: بهلول چیزی بنویسد؟
بهلول پارچه ذغال بدست گرفته، در یکطرف عمارت بنوشت

گل روی گل چیده این بنا را بلند ساختی، ولی
دین خود را بر انداختی. آجر و گچ روی هم گذاشتی، و از
آثار پیغمبر (ص) دست برداشتی. اگر از مال خود خرج کردی اسراف
نمودی؛ خدا شخص مسرف را دوست ندارد. و اگر از کیسه
مردم بخشیدی ظلم و ستم کردی؛ و خدا ستمگران را دشمن میدارد

رَفَعْتَ الطّینَ وَ وَضَعْتَ الدّینَ. رَفَعْتَ الجَصَّ وَ وَضَعْتَ النَّصَّ
فَاِنْ کانَ مِنْ مالِکَ فَقَدْ اَسْرَفْتَ وَاللهُ لا یُحِبُّ المُسْرِفِینَ
وَاِنْ کانَ مِنْ مالِ غَیْرِکَ فَقَدْ ظَلَمْتَ وَاللهُ لا یُحِبُّ الظّالِمِینَ
(کشکول بحرانی)

نتیجه

این عمارتهای چند روزی، و کاخهای بالا بلند؛ سزاوار مقام انسانی نیست
مقام انسان و منزل آدمی بالاتر و زیباتر و ارجمندتر است. آدمی میباید
در جوار حق و در زیر سایه توجهات احدیت مسکن گیرد، جای آدمی بهشت
برین است آن بهشتی که با این زبان توصیف آن نتوان کرد؛
شخصی که با این عمارتهای خاک و گلی دلبستگی داشت؛ از مقام

روحانیت و انسانیت محروم است

بهلول و مسئله ارث

شخصی از اهل سنت از بهلول پرسید؟ کسی از دنیا رفته و یک دختر و مادر و یک عیال باقی گذاشته است، و از مال دنیا چیزی از او باقی نمانده است: سهم هر یک از ورثه را معین کنید؟ و چون اهل سنت در مسئله ارث مخالف با شیعه بوده، و عقیده دارند که میراث پس از اینکه مطابق فرایض (طوریکه سهام در قرآن مجید تعیین شده است) قسمت شد: آنچه بدیگران (عصبه) داده میشود

بهلول هم طبق عقیده او پاسخ داد

برای دختر بی پدری و یتیمی میرسد و برای مادر نوحه و اضطراب و زاری، و برای عیالش بی خانمانی و خانه خرابی، و باقی مصیبتها مال دیگران (عصبه) است (کشکول بحرانی)

نتیجه

وظیفه پدر اینست که در حال حیات خویش معاش عائله خود را بنحو احسن اداره کرده، و مخصوصاً در تعلیم و تربیت و تهذیب اخلاق آنان بکوشد. و برای بعد از خود در مرتبه اول خدا را حاضر و ناظر دیده، و در مرتبه دوم تا میتواند زندگانی و وسائل معاش آنان را فراهم سازد. پدری که از تربیت و تهذیب عائله خود کوتاهی میکند در پیشگاه حضرت احدیت مقصر و گنه گار است. وظیفه نخست پدر اینست که اولاد خود را طبق دستورات مقدسه اسلام تربیت کند: تا فرزندان او بتوانند در سایه تربیت درستی و علم برای همیشه با کمال سعادت و آسایش زندگانی کنند

بهلول و بچه ها

روزی بهلول نشسته بود، و بچه ها باطراف او جمع شده و اذیتش میکردند. بهلول مکرر میگفت: لاحَولَ ولا قوّة اِلّا بالله. خدا باید یاری کرده و دفع اذیت

وشرّ نماید . وچون اذیت بچه‌ها ادامه یافته ومنصرف نشدند بهلول عصای خود را برداشته ، وبسوی بچّه‌ها حمله کرده و میگفت .

أَقْدِمْ عَلَى الْكَتِيبَةِ لَا أُبَالِي * أَفِيهَا كَانَ حَتْفِي أَمْ سِوَاهَا

حمله میکنم بجمعیّت دشمن وباکی ندارم که در آن حمله بهلاکت برسم یا حمله دیگری

بچه‌ها پا بفرار گذاشته وروی هم میافتادند :

بهلول گفت : قوم فرار کرده وروی از میدان برگردانیدند و مولای من امیر المؤمنین علیه السّلام فرموده است :

أَنْ لَا نَتْبَعَ مُوَلِّيًا وَلَا نُذَفِّفَ جَرِيحًا تعقیب نکنیم کسی را که رو برگرداند وحمله نکنیم بکسی که مجروح وافتاده است

پس در جای خود نشسته ، وعصای خود را انداخته ومیگفت

وَأَلْقَتْ عَصَاهَا وَاسْتَقَرَّ بِهَا النَّوَى * كَمَا قَرَّ عَيْنًا بِالْإِيَابِ الْمُسَافِرُ

عصای خود را انداخته ودر مکان خود برقرار گردید چنانکه شخص مسافر بعد از مراجعت چشمش روشن گردد

(کشکول شیخ)

نتیجه

اسلام باندازه درباره بیچارگان وضعفاء اظهار محبت وعلاقه میکند که حتی گذشته را از نظر خود انداخته ، واعمال برخلاف وسوابق سوء آنان را ندیده می انگارد . اسلام دستور میدهد بمجرد اینکه آثار ضعف وبیچارگی وتسلیم در شخصی مشاهده نمودید ، از سرکوبی وشماتت وسرزنش وایذای او دست بردارید . البته انسان بباید درحال قدرت وقوّت و توانائی خود نسبت بزیردستان وبیچارگان مهربان ودلسوز باشد

شخص مسلمان نسبت ببندگان خدا همیشه اظهار رأفت ودوستی کرده ، و کوچکترین اذیّت وزحمتی از دست وزبان او بدیگران نخواهد رسید (الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ يَدِهِ وَلِسَانِهِ) مسلمان کسی است که دیگران

از دست و زبان او سالم بماند

بهلول و هارون

روزی هارون الرشید به بهلول خطاب کرد : آیا میخواهی اینکه خلیفه سلطان باشی ؟

بهلول : دوست نمیدارم

هارون : برای چه نمیخواهی ؟

بهلول : برای اینکه من بچشم خود مرگ سه خلیفه را دیده ام ، ولی خلیفه تا بحال فوت دو بهلول را ندیده است .

نتیجه

انسان هرچه بدنیا نزدیکتر باشد : بیشتر در مورد ابتلاءات و گرفتاریها و پیش آمدهای سوء واقع شده ، وخودرا بمعرض هلاکت

و خطر خواهد انداخت .

شخصی که در دنیا روی صراط حقیقت پرستی قدم برداشته ، و از شهوات دنیویه وجاه وجلال و از مناصب ظاهری چشم پوشیده است برای همیشه براحتی وخوشی و دهنیت زندگانی کرده ، و از هرگونه حوادث مخالف محفوظ خواهد ماند .

بهلول و وزیر

روزی از راه مزاح وزیر به بهلول خطاب کرد : خوش و مبارک باد که خلیفه حکومت گرگها و خنزیرها را بتو داده است .

بهلول بیفاصله جواب داد : چون حکومت مرا فهمیده و تصدیق نمودی ، پس از این مراقب خود باش که از اطاعت و فرمان برداری من بیرون نروی شنوندگان از این پاسخ بخنده آمده ، و وزیر شرمسار گشت

۳۶۴۵

نتیجه

بسی جای شگفت است که : مردم از اسم خنزیر و گرگ گریزانند
ولی هیچگونه از گرفتن خویهای حیوانات باکی ندارند .
کسی که برعیّت فقیر خود ظلم و ستم روا دارد ،
کسی که با خیالات فاسده و هوس رانیها و شهوت پرستیها
دلخوش بوده و از صراط عدالت و انصاف منحرف است : بسیرت
خوک و گرگ است .

تن آدمی شریف است بجان آدمیّت * نه همان لباس زیباست نشان آدمیّت

اگر این درنده خوئی ز طبیعتت بمیرد
همه عمر زنده باشی بروان آدمیّت

بهلول و هارون

روزی بهلول وارد منزل هارون شد .
هارون مشغول مناجات و دعا بوده و میگفت :

خدایا بنده تو از دو حالت بیرون نیست .
یا مشمول احسان و نعمت است ، و در این حالت میباید شکر
نعمت ترا بجا آورد . و یا مبتلا به بلاء و مصیبت است و
در آن حال لازم است تحمّل و صبر ورزیدن .
بهلول گفت اگر کسی در جای خلوتی خلیفه را گیر آورده ، و
روی نظر سوء و شهوت با خلیفه مشغول کار فحشائی بشود :
آیا خلیفه این عمل را نعمت دانسته و در آن حالت شکر بجا بیاورد
و یا در آن حال باندیشه اینکه مصیبتی باو روی داده است
صبر و تحمّل خواهد ورزید ؟
هارون بکلّی ساکت شده و از جواب عاجز و متحیّر و مبهوت ماند .

نتیجه

آری ما باید متوجّه شده ، و چون هارون نگوئیم : همه خوبیهای ظاهری
و بدیها از جانب خدا است . و هر رنگی است مال و ثروت و جاه و جلال
تحصیل نموده ، و بخیال اینکه مشمول نعمتهای خداوند شده ایم

شکرگذار و ثناگو باشیم . و یا هیچگونه از اعمال نامشروع و حرکات زشت خودداری نکرده ، و با دست خود ابتلاآت و گرفتاریهائی برای خویش درست نموده ، واین قسم ابتلاآت را بحساب خدا گذاشته سپس صبر و تحمل بورزیم .

ما باید تنها در مقابل آن مصیبتهائیکه بدون اختیار و بی دستیاری خود و دیگران بما میرسد : متحمل و صابر باشیم . نه آن پیش آمدها و ابتلاآتیکه میتوانیم برای دفع و رفع آنها مجاهده و مبارزه نمائیم

شمارهٔ دیوانه ها

بهلول که در بصره بود گفتند : دیوانه های این شهر را برای ما بشمار ؟ بهلول پاسخ داد : دیوانه های شهر بحساب نیاید ، اگر بخواهید عقلاء و خردمندان را برای شما میشمارم

نتیجه

آری جنون اقسام مختلف و انواع بیشماری دارد : راهها و رنگهای جنون بحساب نیاید ، و بطور کلی هر کسی که از مقام حقیقت و از صراط عدالت ، و از مرحله سعادت منحرف گشت : بطور مسلم از هوی و هوس و خیالات شیطانی پیروی کرده ، و از دائره عقل بیرون خواهد رفت .

بهلول و هارون الرشید

هارون الرشید بهلول را ملاقات کرده اظهار نمود : مدتی است اشتیاق ملاقات شما را داشتم ؟

بهلول : من هیچگونه بملاقات شما علاقه مند نیستم

هارون : تقاضا میکنم برای من موعظتی بفرمائید

بهلول : برای شما چه حرفی بگویم ؟

سپس بسوی عمارتهای بلند و قبرستان اشاره نموده وگفت : این قصرهای بلند از آن کسانی است که

فعلاً در زیر خاک تیره و در این قبرستان خوابیده اند
و گفت : چگونه میشود حال تو آن روزیکه برای بازخواست
در پیشگاه حقیقت ایستاده ، و خداوند باعمال تو رسیدگی کرده
و با نهایت دقت از تو حساب بگیرد ؟
چه خواهی کرد در آن روزیکه خداوند جهان باندازه روی دقت
و عدالت رفتار نماید که حتی از هسته خرما و از پرده نازکی که
آن هسته را فرا میگیرد و از آن نخ باریکی که در شکم آن
هسته است و از آن خط سیاهی که در کمر آن هسته میباشد
بازخواست کند ؟ و در آن حال تو گرسنه و تشنه و عریان
بوده ، و در میان جمعیت محشر روسیاه و دست خالی باشی ؟
در آن روز بیچاره خواهی شد ، و همه برای تو خواهند خندید
هارون از سخنان بهلول بی اندازه متأثر شده ، و
اشک از چشمهایش فرو ریخت .

نتیجه

در حدیث قدسی خداوند میفرماید :
تعجب میکنم از کسیکه بحساب روز قیامت یقین دارد ، و
با این حال بهر راهی است جمع مال میکند . و تعجب دارم
از کسیکه زوال و ناپایداری دنیا را دانسته است و
با این حال دل بستگی و تکیه او بدنیا است

بهلول و هارون

هارون الرشید بقصد سفر حج از بغداد حرکت کرده
وارد کوفه شده بود : مردم کوفه از هر طرف هجوم آورده
و برای دیدن خلیفه در خط سیر او اجتماع کرده بودند
هارون بیک هودج (کجاوه) بلند و زیبائی سوار شده
و از مقابل و از وسط جمعیت عبور میکرد .
بهلول از میان آن جمع صدا زد : ای هارون ، ای
هارون
هارون بکسان خود خطاب کرد که : در میان مردم

کیست که نسبت بما جرئت و جسارت میکند ؟

اطرافیان گفتند بهلول است .

هارون پرده هودج را بلند کرده بسوی بهلول متوجه شد

بهلول گفت : روایتی رسیده است از قدامة بن عبدالله عامری که رسول اکرم صلّی الله علیه و آله را هنگام رمی جمره (۱) مشاهده کردم ، آن حضرت مشغول رمی جمره بود ، و هیچگونه کسی را از نزدیک شدن و زیارت و دیدن آن حضرت مانعی نبود ، و کسی را نمیگفتند دور باش ، و کنار برو و ساکت باش .

وامروز فروتنی و تواضع خلیفه مخصوصاً در این مسافرت حج بهتر از تکبر و خودبینی او است .

هارون از کلمات بهلول متأثر شده و شروع بگریه کرد باندازه که اشک از چشمانش بزمین میریخت .

و بس گفت آفرین بر بهلول ؟

تقاضا دارم بیش از این مرا موعظت نمائی ؟

(۱) رمی جمره [illegible]

بهلول فرمود : کسیکه خداوند او را ثروت و جمال و سلطنت بدهد : پس مال خود را در راه خدا مصرف کرده ، و از جهت جمال و زیبائی صورت با کمال عفت و پاکدامنی بسر برده و در مقام سلطنت روی عدل و داد رفتار نماید خداوند نام او را از جمله نیکوکاران و در دفتر صالحین مینویسید .

هارون گفت حَسَنت اَحسَنت خوب گفتی .

سپس امر کرد که بهلول را جایزه دهند !

بهلول گفت : مرا بجایزه تو حاجتی نیست ، آنرا برگردان بکسیکه از او گرفته ؟

هارون گفت : برای تو حقوق مقرری معین کنیم تا زندگانی و معیشت تو تامین شود

بهلول سر بسوی آسمان بلند کرده و گفت : من و تو هر دو عیال خداوندیم ، و چگونه ممکن است پروردگار جهان ترا دیده و مرا فراموش کند «کشکول شیخ»

نتیجه

شخص مؤمن میباید خداوند جهان را همیشه حاضر و ناظر دیده و دقیقه‌ای از حکومت و نفوذ و قدرت او غفلت نورزد، کسیکه ایمان به پروردگار جهان دارد هیچگونه ممکن نیست در مقابل افراد خلق تملق و چاپلوسی کند، شخصی که با خدای توانا و بخشاینده مربوط است: کوچکترین اعتنائی بثروت ظاهری و دارائی مادی ندارد، کارگر و خادمی که در خانه شخص ثروتمند و یا کفایتی مشغول خدمت است پیوسته باید بکوشد تا در مقام انجام وظیفه کوچکترین تساهل و تسامحی نورزد. و اگر از جهت حقوق و مقرری خود دل نگران باشد، و چشم طمع بدست دیگران بدوزد البته پیش مولای خود خطاکار و نفهمیده و بمعرفت شمرده شده، و این عمل او در نظر خردمندان بزرگترین اهانتی است بمقام و عنوان مولای او و عاقبت امر این خادم بگرفتاری و بیکاری و بیچارگی خواهد کشید، ما اگر وظایف خود را انجام دادیم از جهت معیشت و روزی نباید اندیشه و خاطره داشته باشیم!

بهلول و هارون الرشید

بهلول بر اسب نی سوار شده، و با کودکان در راهی میدوید که: با خلیفه روبرو و ملاقات کردند.

هارون پیش رفته و پس از سلام گفتن: تقاضای پند کرد؟

بهلول گفت: بقصرها و عمارتهای سلاطین گذشتگان نگریسته، سپس بقبور آنان که در میان خاک تیره قرار گرفته اند متوجه باش.

هارون: تقاضا میکنم پند دیگری هم برای من بگوی

بهلول: کسی را که خداوند جمال و مالی عطا کند: و با آن جمال، عفت و پاکدامنی را شیوهٔ خود سازد: و بوسطه آن مال، از فقرا و تنگدستان نوازش کند: خدای متعال نام او را در دفتر نیکوکاران ثبت میفرماید.

هارون: امر کردم تا قرضهای ترا بدهند.

بهلول گفت : آنچه در دست تست مال دیگران است
و تو خود مدیون مردم هستی ، و چگونه میتوانی با مال مردم
دین مرا ادا کنی ؟ مال مردم را بایشان باز ده ، و
برمن منت مگذار !

※ هارون گفت : حاجتی دیگر از من بخواه ؟

※ بهلول گفت : حاجتم و دیگر من آنستکه
ترا نبینم ، و مرا نبینی ؟

سپس با اسب نی خود بحرکت آمده ، و میگفت دور شوید
که اسب من شما را لگد میزند .

نتیجه

هزار آفرین براین قوت و روح ایمان . همیشه مردان حقیقت
معنای عظمت و قدرت و نیروی اراده را بما یاد میدهند .
شخص با ایمان از تظاهرات دنیا و جلوه های جهان طبیعت متأثر
و مفتون نیست . شخصی که از خدا ترسید هیچگونه از جهان

و جهانیان هراس و خوفی ندارد ، آدم ضعیف و بی ایمان
از هر چیزی خائف است

بهلول و عدوی

در آنروزهائیکه بهلول در بصره بود ، از کوچه میگذشت
جماعتی را دید که بشتاب از همان کوچه میروند .

※ بهلول بیکی از آن جماعت خطاب کرد : این
حیوانات بی شبان بکجا میروند ؟

یکی از آن جماعت از راه مزاح گفت : برای تحصیل
کردن آب و علف میدوند .

※ بهلول : با این بی آبی و کم علفی چگونه میتوانند
علفی بدست آورند ؟ این جماعت در آن هنگامی
که فراوانی و ارزانی بود : علف را دزدیده و خرمن را
آتش زدند

سپس چند بیتی انشاء نمود که بدین مضمون بود :

از اشخاص ظالم وستمگر بسوی خدای خود پناه میبرم
آن اشخاصی که درباره اهل بیت پیغمبر صلّی الله علیه وآله
ظلم کردند * من محبّت خانواده پیغمبر ص را برای خودم
دین اخذ کرده ، و با این وسیله در دنیا وهم در
آخرت از هرگونه گرفتاری وعذاب مأمونم .

وَدِنتُ اِلهی بِحُبِّ الوَصی ‖ وَحُبِّ النَّبی اَبی فاطِمَ

جماعت چون کلمات بهلول را شنیدند : بسوی او متوجّه
شده وگفتند : این جمع بمجلس محمّد بن سلیمان
(حاکم بصره پسر عموی هارون) میروند .
بهلول گفت : در خانهٔ حاکم چه خبری هست ؟
گفتند : برای حاکم مهمانی وارد شده است که
اسم او عُمر بن عطاء عَدَوی و از اولاد عمر بن خطاب است
ودعوی فضل وعلم ومقام میکند ، و ما میخواهیم از او دیدن
کرده ، وضمناً وارد مناظره ومباحثه شده واز مقام
وحال او تحقیق نمائیم ، ودر صورتیکه مایل باشید

بهمراهی شما بآنجا میرویم .
بهلول : وای بر شما مناظره کردن با شخص خطاکار
ونادرست موجب شدّت طغیان وزیادی جرئت و
عصیان او است . مگر شما در حق ، تردّدی
دارید ؟ یا در حقایق دین خود مشتبه هستید ؟
واگر شما مطیع حق هستید : اکتفا کنید بآن مطالبیکه از
اهل حق گرفته اید . واز حرفهای باطل واز جدال
دوری کنید ، بسا هست که جدال موجب اشتباه
صاحبان بصیرت گردد ، ومطالب روشن را مستور و
گرفته نماید .
جماعت از آمدن بهلول ناامید گشته واز او جدا شدند
وچون بمجلس حاکم آمدند : قصّهٔ ملاقات خود شان را با بهلول
نقل نمودند .
حاکم بخدمتگذاران خود فرمود که : بهلول را حاضر کنند
بهلول را پیدا کرده ، وبه مجلس حاکم آوردند .

در این موقع عمر بن عطاء عدوی از حاکم اجازه رخصت طلبید : که پس از رسیدن بهلول با او مناظره کند

بهلول وارد مجلس شده گفت : سلام من بر کسی باد که از هدایت و حقیقت پیروی کرده ، و از گمراهی و ضلالت دوری جوید (۱)

(۱) اَلسَّلامُ عَلیٰ مَنِ اتَّبَعَ الهُدیٰ ❁ وَتَجَنَّبَ الضَّلالَةَ وَالغَویٰ

عدوی : سلام بر مسلمانان باد . بفرمائید و بنشینید

بهلول : وای باد بر تو تکلیف میکنی مرا بچیزیکه ترا در آن قسمت حقی نیست ، و میخواهی خودرا مقدم بگیری بر شخصی که از تو برتر و بالاتر است ، و قصهٔ تو مانند کسی است که : خود در سر طعام و خوان دیگری طفیلی باشد و با این حال بر دیگران منت نهد .

عدوی ساکت و مبهوت و عاجز شد .

حاکم خطاب بعدوی کرد که : شما از من رخصت مناظره گرفتید در صورتیکه از ابتدای سخن مبهوت ماندید .

بهلول : اینکار نزد خدا مشکل نیست ، مگر این آیه را فراموش کرده اید ؟ :

فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللهُ لا يَهْدِي القَوْمَ الظّالِمِينَ (۱)

حاکم خطاب ببهلول کرده گفت : مجلس از تست و من ترا اجازه میدهم که بنشینی .

بهلول : خداوند مجلس ترا وسعت دهد نعمت خودرا بر تو فراوان کند ، راههای حقیقت را بر تو روشن نماید ، حق را بر تو نشان دهد ، و باطل را برای تو آشکار سازد ، و ترا توفیق بدهد ، تا از حق پیروی کرده و از باطل پرهیز نمائی .

عدوی : ای بهلول شوخی و لغو را کنار گذاشته و سخن نیکو بگوی ، و طریق عدل را پیشه کن ؟

بهلول : مگر بهتر از حقیقت گوئی سخنی هست ، تو باید سخن خودرا پاکیزه ساخته ، و پیش از آگاهی و اصلاح

(۱) شخص کافر مبهوت شد ، و خدا ستمگر انرا راهنمائی نمیکند

کردن عیوب خود ، بعیوب دیگران متوجه نبوده
وبر آنان خورده مگیری .

عدوی : تو خود را از دانشمندان شهر بغداد دانسته
و دعوی معرفت و حقیقت میکنی ، و من میخواهم با تو مناظره
نمایم ، آیا تو از من میپرسی ؟ یا من از تو چیزی را بپرسم

بهلول : دوست ندارم ، نه میخواهم بپرسم
و نه بپرسی .

عدوی : چرا ؟

بهلول : اگر از نداشتههای تو بپرسم از جواب
دادن عاجز خواهی ماند . و اگر تو از من چیزی بپرسی
میدانم که سؤال تو از راه عناد و خودنمائی است ، و
مقصود تو اینست که : حرف مرا که حق است بباطل
خود ضایع کرده ، و یک حقیقت واضح و روشن را
بجدال خود پنهان گردانی ، وخداوند متعال از اینگونه
مجالست و بحث نهی فرموده است .

وَاِذا رَاَيْتَ الَّذينَ يَخُوضُونَ فى آياتِنا فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ
حَتّى يَخُوضُوا فى حَديثٍ غَيْرِهِ وَاِمّا يُنْسِيَنَّكَ
الشَّيْطانُ فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرى مَعَ الْقَوْمِ الظّالِمينَ (١)

عدوی : اگر تو از اهل ایمانی معنای ایمان را بگوی ؟

بهلول : مولای من حضرت صادق علیه السلام فرموده
است : ایمان عبارتست از عقیده محکم قلبی که گفتار و اعمال
و کردار انسان نیز مطابق آن جریان داشته باشد

اَلْايمانُ عَقْدٌ بِالْقَلْبِ وَ قَوْلٌ بِاللِّسانِ وَ عَمَلٌ بِالْجَوارِحِ الاركان

عدوی : آیا در زمان امام تو راستگوی دیگری نبوده
است که بلقب (صادق) نامیده شده است ؟

بهلول : اولاً اینطور است ، وثانیاً مگر در زمان ابوبکر بن
ابی قحافه راستگوی دیگری نبوده است که جد تو عمر بن خطاب

(١) چون دیدی آنان را که در آیات ما فرو میروند : پس دوری کن
از آنان ، تا در احادیث دیگر دخل و تصرف کنند . پس از اغفال
شیطان که متوجه و متذکر شدی دیگر باره با جماعت ظالمین نشست و برخاست مکن

اورا بلقب (صِدّیق) نامید ؟

عدوی : بلی نبود .

بهلول : این سخن تو برخلاف قرآن و روایات است اما قرآن خدا میفرماید : وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ - اشخاصی که بخدا و رسول او ایمان بیاورند آنها صِدّیق هستند . و آثار روایت حضرت رسول (ص) فرموده است : اِذا فعلتَ الخَیرَ کُنتَ صِدّیقًا : چون کار خیر بجا آوردی صدّیق هستی

عدوی : ابوبکر برای اینکه در مقام تصدیق پیغمبر (ص) اولین شخص بود ؛ بلقب صدیق نامیده شد .

بهلول : اولاً اول شخص نبود . وثانیاً طوریکه در آیه گذشته تصریح شده است ، هر شخصی که ایمان بخدا و رسول او آورد صدّیق است .

عدوی : پس از اینکه خلط مبحث کرده و از این شاخ بآن شاخ میپرید پرسید امام تو کیست ؟

بهلول : امام من آن کسی است که سنگهای ریزه در دستش تسبیح گوید ، حیوانات با او مکالمه کنند ، آفتاب برای او (در حضور) مردم برگردد ، رسول اکرم ولایت او را بر مردم توصیه و واجب کند ، صفات کامله در وجود او جمع آید ، از هر گونه خلقهای پست منزه باشد ، کسیکه دارای این خصوصیات است : امام من و امام همه خلایق خواهد بود .

عدوی : وای بر تو مگر هارون الرشید را امام خود نمیدانی که این صفتها را بزبان خود آوردی ؟

بهلول : وای بر تو باد که خلیفه را از محامد صفات و از محاسن اخلاق عاری میدانی ، و علامتهائی را که ذکر شد در حق او منطبق نمیکنی قسم بخدا که تو دشمن خلیفه هستی بصورت خلافت او را اظهار نموده و در باطن برخلاف او رفتار میکنی . و بخدا سوگند که اگر خلیفه از حال تو آگاهی یابد ؛ ترا تأدیب کاملی خواهد نمود .

حاکم از گفتار لطیف بهلول بخنده آمده و روی بعمر بن عطاء

عدوی کرده گفت ؛ قسم بخدا که بهلول ترا رسوا و ضایع و محکوم کرد ، و آن قصد سوء و نیّت فاسدیکه درباره او داشتی خودت گرفتار شدی ، و چقدر خوبست که آدمی خود را دور کند از آنچه بکار نیاید ، و بسی زشت است که انسان خود را بیاراید با صفات و مقاماتیکه دارای آنها نباشد .

سپس اشاره کرد : و خدمتگذاران عدوی را از مجلس بیرون کردند و خطاب ببهلول نموده و گفت فضل و دانش و مقام ترا زیبنده است تو خردمندی ، و مجنون آن کسی است که ترا مجنون بداند .

بعد از این پرسید : آیا علی بن ابیطالب افضل است یا ابوبکر ؟

بهلول : علی بن ابیطالب از خود رسول است ، و از جهت مقام و مرتبت و روحانیت و علم و تقوی مانند هم هستند و هر دو از یک نور زند ولی ابوبکر از پیغمبر نیست ، و مقام او شبیه بمرتبت پیغمبر نباشد .

حاکم : آیا اولاد علی بن ابیطالب برای خلافت سزاوارترند

یا اولاد عباس ؟

بهلول : ساکت شد (از نظر تقیّه و خوف)

حاکم : چرا سخن نمیگوئی ؟

بهلول : دیوانگان را چه قوّت تمیز و سر سودای تحقیق این امور ، بگذار قصّه گذشتگان را سخنی بگوی که صلاح ما در آن باشد ، و در این ساعت من گرسنه ام .

حاکم : از خوردنیها چه چیز برای تو مطلوبست ؟

بهلول : آنچه رفع گرسنگی کند .

حاکم : امر کرد طعامهای مختلفی پیش او حاضر ساخته و امر بخوردن غذا کرد .

بهلول : طعام خوردن در میان مردم و در جای تاریک خوب نیست ، اگر اجازه دهی داز این طعام بیرون برم مرا گوارا خواهد بود

حاکم اجازه داد .

بهلول : از آن طعامها بر دامن خود ریخته و فریاد کنان

بیرون رفت (و با این نقشه خود را خلاص نمود)

بهلول ؛ در این حال اشعاری باین مضمون میخواند :

اگر از محبین خانواده پیغمبر هستی + حالت جنون را برای خود همیشه لازم بدار . و مبادا اینکه مردم ترا عاقل و زیرک دانند + تا بانواع گرفتاریها و مشقتها مبتلا شوی . مولای تو میداند آنچه را که در باطن تو هست + و با صورت و گفته های مردم رجوعی نداشته باش .

إِنْ كُنْتَ تَهْواهُم حَقّاً بِلا كَذِبٍ ‖ فَالزَمْ جُنونَكَ فِي جِدٍّ وَفِي لَعِبِ

پس بچه ها باطراف او جمع شده ، و بهلول را تعقیب کرده ، و آن طعام ها را که در دامنش بود از دستش گرفتند . بهلول از دست بچه ها فرار کرده : و بمسجدیکه در آن کوچه بوده وارد شد . و از داخل درب مسجد را بسته ، و روی پشت بام مسجد رفته ، و این آیه را میخواند : فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ - در میان من و مردم حائلی موجود است که

در اندرون و داخل آن رحمت و خوشی است ، و در بیرون و خارج آن از طرف خدا عذاب و گرفتاری میباشد حاکم از این قضیه آگاهی یافته و امر کرد بچه ها را متفرق نمودند . سپس گفت : قسم بخداوند که باطن و قلب هر شخص کامل و عاقلی را خدا با ولایت و محبت علی بن ابی طالب (علیه السلام) آمیخته کرده است .

نتیجه

آری کسیکه با صفات روحانیت متصف شده ، و دارای مقامات معرفت و حقیقت پرستی است ؛ بی اختیار در مقابل عظمت و روح و شخصیت حضرت علی ابن ابیطالب علیه السلام خاضع و خاشع است علی بن ابیطالب (ع) مظهر حق ، مظهر تقوی ، مظهر علم ، مظهر عدالت است در تمام حالات و دوره های زندگانی علی بن ابیطالب (ع) کوچکترین عملی برخلاف عدالت و حقیقت از وجود او دیده نشد .

انصافاً جهان باید در مقابل چنین شخصیتی تواضع و خشوع کند .

بلکه جهان طبیعت کوچکتر از آنست که بمقام و عظمت علی علیه السلام آگاهی یابد . تنها حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله از وجود علی ع قدردانی کرده و محبت و پیروی و اطاعت او را بر همه مردم فریضه قرار داده است

پاسخ دادن بهلول

جمعی باطراف بهلول جمع شده و سخنان مختلفی میگفتند . یکی از آنها به بهلول خطاب کرد : آیا می شناسی من کیستم ؟ بهلول گفت : آری قسم بخداوند نسب ترا میشناسم تو مانند قارچ هستی که نه ریشهٔ ثابتی دارد ، و نه ساقه و برگ ، و نه شاخهٔ سبز . (کشکول شیخ)

نتیجه

شخصیت و کمال و مقام انسان با دو چیز است : اول با اصالت

و نجابت ذاتی که از ریشهٔ سالم و روی تنهٔ مستقیم و بی عیبی رشد و نمو کند دوم - با تغذیت و تربیت ثانوی و فرعی که در تحت تأثیر و مراقبت باغبان استاد برشد و کمال خود خاتمه دهد اغلب مردم بواسطهٔ فاقد بودن این دو قسمت یا یکی از آنها : از مرحلهٔ انسانیت و خوشبختی پرت شده ، و در بیابانهای شهوترانی و هوسرانی و نادانی جان می سپارند و مسئولیت تربیت در درجه اول با پدر و مادر و در مرتبهٔ دوم با معلم و استاد است

بهلول و دختر نوزاد

اسحق بن محمد صباح را دختری متولد شد : اسحق محزون و گرفته حال گشته ، و از خوراک و آب خودداری میکرد . بهلول نزد او آمده و گفت : این جزع و حزن و اندوه برای چیست ؟ آیا برای بچهٔ سالم و بی عیب و کامل الخلقه را که پروردگار جهان بتو عطا فرموده است : اندوهناک و متأثر هستی ؟ آیا خوش داشتی که بجای این دختر

یک پسر مجنونی بمانند من ترا بود ؟
اسحق بی اختیار شروع بخنده کرده ، طعام و آب خواسته
پس رخصت داد که : مردم برای تهنیت و تبریک
بپیشگاه او آیند . (غرر الخصائص)

نتیجه

چون ما را بعواقب امور و نظام جهان و صلاح و فساد پیش آمد :
اطلاعی در دست نیست خوبست برای همیشه در مقابل حوادث و مقدرات
راضی و تسلیم بوده ، و کوچکترین گرفتگی و تأثر بخود راه ندهیم
بسا شده است که پسر بدست خود خون پدرش را ریخته و دختری
در نتیجه از خود گذشتگی موجبات حیات پدر را فراهم آورده است

عَسَیٰ اَن تَکرَهُوا شَیئاً وَهُوَ خَیرٌ لَکُم

عاقل عارف بهلول

یکی از عباد میگوید : روزی بسوی قبرستان میرفتم ، بهلول را
دیدم در آنجا نشسته است ، گفتم در اینجا چه میکنی ؟
گفت با جمعی نشست دارم که مرا آزار نرسانند ، و چون از عالم
آخرت غفلت ورزیدم متذکرم سازند ، و اگر از حضور
ایشان غایب شوم از من بدگوئی و غیبت نکنند

اول کشگول شیخ

نتیجه

آری انسان در مقام انتخاب رفیق باید متوجه باشد که ؛ رفیق مؤثرترین
و بزرگترین وسیله است برای سعادت یا شقاوت آدمی ، رفیق
میباید با تو همراه و همراز باشد ، خطاها و لغزشها و اشتباهات را
گوشزد کند ، هنگام غفلت ترا بیدار و متنبه سازد ، همیشه
صلاح و خیر و نیکبختی ترا خواهد ، رفاقت کردن با اشخاص دیگر
بجز ضایع کردن وقت و تلف عمر و گمراهی و بدبختی نتیجه ندارد

سخن بهلول در تأثیر شیر

در کوفه زنی بود بنام مجیبه که باحمق و بیخردی مشهور بود، و جوانی که از او شیر خورده بود : چون از پهلوی بهلول میگذشت یک پشت گردنی براو زد .

بهلول گفت چگونه ممکن است احمق و بی خرد نباشی ؟ در صورتیکه از شیر مجیبه بدن تو رشد و پرورش پیدا کرده است .

قسم بخداوند که مجیبه مرغی را طعام میداد ، و سپس دریافتم که سستی و حماقت در حرکت و طیران آن مرغ ظاهر شده است

(البیان والتبیین)

نتیجه

آری غذا در روحیه انسان تأثیر عمیقی دارد ، مخصوصاً شیر مادر که استخوان و عضلات و اعصاب و جوارح بچه با آن محکم و برقرار میشود .

نخستین مرحله تربیت و رشد آدمی با شیر است : و اخلاق و صفات نفسانی مادر باین وسیله در وجود بچه ظاهر و جلوه گر میشود . اینست که در روایات شریفه اهمیت زیادی از جهت حسن خَلق و خُلق و خوبی

صورت و سیرت : برای انتخاب مرضعه و شیر دهنده داده شده است

با بهلول شرط می بندند

جمعی در زیر سایه درختی نشسته و از هر طرف سخن میگفتند : و بهلول از نزدیکی آنها عبور میکرد ، آن جمع باهمدیگر توافق نمودند که بهلول را مسخره کنند ، اطراف بهلول را گرفته پیشنهاد کردند که اگر بالای درخت بروی ده درهم بتو میدهیم ؟

بهلول با پیشنهاد آنها موافقت کرد ، و درهمها را گرفته در آستین خود محکم کرده سپس اظهار داشت نردبانی بیارید ؟

آن جمع گفتند : ما نردبان را شرط نکرده بودیم ؟

بهلول ولی پیش من نردبان جزء قرارداد بود

(غرر خصائص)

نتیجه

شرط و قرارداد میباید در حدود استطاعت و قدرت باشد . وعده و عهد و شرطی که از حد توانائی انسان بیرون باشد :

از میزان خرد و عقل خارج است.

بهلول بسر سفره رسید

روزی بچه ها باطراف بهلول جمع شده و اورا اذیت میکردند: بهلول از دست آنها خلاص شده وراه فرار پیش گرفت، بچه ها او را تعقیب کرده و بخانهٔ که درب آن باز بود داخل کردند. بهلول بآن خانه پناهنده شده: جمعی را دید که در سر سفره نشسته اند، و درمیان آن سفره انواع غذاها لذیذ و طعامهای گوناگون و خورشهای رنگارنگ حاضر بود بهلول برگشته و درب خانه را بسته و بر سر سفره نشسته، و میگفت: فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ - درمیان آنها حائلی زده شد که از طرف بیرون عذاب و سختی بود ولی در باطن واندرون نعمت و رحمت است.

(عز الخصائص)

نتیجه

قسمتی از ابتلاءات و گرفتاریهای بشر اگرچه بظاهر موجب ناراحتی و تلخ کامی است ولی در نتیجه ثمر شیرین و میوهٔ مطلوب و لذیذی میدهد، و بطور کلی هر مقام و منزلت و هرگونه مقصد و مطلوبی خواه دنیوی باشد یا اخروی بی زحمت و بدون ناراحتیها و ریاضتهای سخت صورت نخواهد گرفت کسیکه علم و معرفت و مقامی را میخواهد میباید شبها زنده بماند و گرسنگیها ببیند، ناملائمات و سختیها بچشد.

ما بخاطر یک مقام یا ثروت دنیوی سالها مقدمه چینی میکنیم، و با اینحال تصور میکنیم بهشت برین را تصرف کرده ایم.

جواب دادن بهلول

شخصی ببهلول گفت: امیر دستور داده است برای هر مجنونی دو درهم بدهند.

بهلول: پس زود روانه شو پیش از تمام شدن

حصهٔ خود را اخذ کن (غرر الخصائص)

نتیجه

جنون با لباس کهنه و کلاه مندرس و کفش پاره متحقق نشود.
مجنون کسی است که از لباس تقوی عاری، و از کلاه غیرت و مردانگی سربرهنه، و کفش استقامت و سنگین در پای ندارد.
مجنون کسی است که: بنواقص و عیوب نفس خود متوجه نشده و پیوسته برای عیبجوئی و بدگوئی و توهین دیگران سرگرم است انسان خردمند و شخص مؤمن، هیچگونه فرصتی برای اینکه بعیوب دیگران متوجه شود: پیدا نخواهد کرد.

روش مردم ظاهربین

از بهلول پرسیدند: آیا علی علیه السلام افضل است یا ابوبکر بهلول گفت: اگر در میان طایفهٔ کینده (از طرفداران علی «ع») باشم: علی افضلست. و اگر در میان طایفه ضبه (از مخالفین آن حضرت هستند) باشم: ابوبکر افضلست.

(غرر الخصائص)

نتیجه

مردم از جهت عقیدت و تشخیص و روش زندگانی تابع محیط هستند؛ بهر طرفیکه باد حوادث بوزد حرکت میکنند، و از هر سوئی که صدا شنیده شود: در تعقیب آن میدوند، با محیط هم آواز و هم سازند.
از پیش خود تأمل و تحقیق و فکری ندارند، برای تشخیص حقیقت مطلب و فهمیدن و تمیز حق و باطل کوچکترین قدم و کمترین توجهی ندارند.
و شخص دانشمند و روشن ضمیر چون در میان جمعیت عوام قرار بگیرد بناچاری میباید عقیدت باطنی و اسرار قلبی خود را پنهان ساخته و با این وسیله از خطرهای تکفیر و نسبتهای ناروا و تهمت زدن و بهلاکت رسانیدن نجات یابد.

بهلول با یک دیوانه

در یکی از ایام عید دیوانهٔ میگفت: أَیُّهَا النَّاسُ إِنِّی رَسُولُ اللهِ إِلَیْکُمْ - ای مردم من فرستادهٔ خدایم

بسوی شما.

بهلول: از شنیدن این جمله سیلی محکمی بصورت دیوانه زده گفت: وَلا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ شتاب مکن برای تلاوت قرآن پیش از اینکه بتو وحی برسد

عزالهصائص ۹

نتیجه

کسیکه دعوی مقامی کند و شایستگی آن مقام نداشته باشد: عاقبت بسیلی تقدیر گرفتار آید، مخصوصاً ادّعای مقام روحانی از قبیل زهد، وتقوی، وایمان، ومعرفت، وروحانیت، وقرب، وولایت، ونبوت، ووحی: عواقب بسی وخیم وگرفتاریهای شدیدی دارد. خداوند میفرماید: اگر کسی اززبان ما حرفهائی بسازد وبدون تحقیق وعلم سخنانی را بما نسبت دهد: ما رگ حیات او را قطع کرده وبعقوبت شدیدی او را دچار میکنیم.

بهلول وهارون الرشید

روزی هارون الرشید امر میکند تا ببهلول جایزه بدهند بهلول جایزه را ردّ کرده، ومیگوید: این مال را از آن اشخاصی که گرفته اید پس بدهید، واموال مردم را بصاحبان خود برگردان، واگرنه یک روزی از تو مطالبه خواهند کرد ودر آن روز دست تو خالی بوده ونخواهی توانست رضایت خاطر آنان را تحصیل بکنی. هارون از استماع این کلمات بسیار متأثر شده وگریست

نتیجه

آری شخص ظالم وغاصب بیاید خود را در محکمه عدل الهی محکوم دیده واز گرفتاری وعذاب روز جزا اندیشه کند

بهلول وابوحنیفه

روزی بهلول را بر در خانه ابوحنیفه گذر افتاد ابوحنیفه مشغول تدریس بوده وضمناً میگفت:

حضرت صادق علیه السلام مطالبی میگوید که من آنها را
نمی پسندم :

مطلب اول — آنکه شیطان در آتش جهنم معذب خواهد شد
درصورتیکه شیطان از آتش خلق شده است ، وچگونه
ممکن است بواسطه آتش معذب باشد .

مطلب دوم — آنکه خدا را نتوان دید .
درصورتیکه خداوند موجود است ، وچیزیکه هستی و وجود دارد
چگونه نمیتوان او را دید .

مطلب سوم — آنکه فاعل وبجا آورنده اعمال خود آدم است
درصورتیکه اعمال بندگان بموجب شواهد از جانب خداوند است
نه از ناحیه خود بندگان .

بهلول چون کلمات ابوحنیفه را شنید کلوخی از زمین برداشته
وبسوی ابوحنیفه پرت کرده وگریخت .

اتفاقاً کلوخ برپیشانی ابوحنیفه رسید وپیشانیش را کوفته و
آزرده کرد .

ابوحنیفه وشاگردانش ازعقب بهلول رفته ، وبهلول را
گرفته بنزد خلیفه بردند .

بهلول : ازطرف من چه ستمی بشما رسیده است ؟

ابوحنیفه : کلوخی را که پرت کردی سرم را آزرده است

بهلول : آیا میتوانی آن درد وآزردگی را
نشان من بدهی ؟

ابوحنیفه : مگر درد را میتوان نشان داد ؟

بهلول : اگر حقیقتاً دردی در سر تو موجود است
چرا از نشان دادن آن عاجزی ! وآیا تو خود نمیگفتی
که : آنچه هستی دارد قابل دیدن است ؟ واز
نظر دیگر : مگر تو از خاک آفریده نشده ای ، پس چگونه
ممکن است کلوخی که از خاک است در جنس خود (بدن آدمی)
تأثیر نموده ، وآزاری بآن رساند ، وگذشته از اینها
مگر تو خود نمیگفتی که افعال بندگان از جانب خداوند است
پس چگونه میتوانی در اینجا مرا مقصر وخطاکار دانسته

واین عمل را از ناحیه خود من فرض نمائی ؟
ابوحنیفه از شنیدن این پاسخها کاملاً سرافکنده و شرمنده و محکوم گشته ، و از مجلس برخاست .

نتیجه

هر کسیکه با بزرگان و اولیای حق عناد و مخالفت ورزد : عاقبت امر بکلوخ قضا گرفتار شده ، و در میان مردم رسوای خواهد گشت . خدا مبدء رحمت و احسان است ، خدا جمال و نور جهانست ، نعمتها و بخششهای خداوند جهانیان را فراگرفته است ، هرچه از خوبی و حسن و کمال که در جهان جلوه گر میشود اثریست از اشعهٔ نور حق . آری از ما خطاء و بدی خیزد ، ما نادان و ستمگر و گناهکاریم ، ما بدست خود آتشهای سوزنده را بدور خود جمع میکنیم ، ما با آتش اعمال زشت خود میسوزیم ، آتشهای شعله ور دوزخ را خود تهیه و روشن میکنیم .

زنی بهلول را دعوت میکند

وقتی بهلول دلش از اوضاع دنیا گرفته ، و در گوشه خرابه نشسته ، مشغول ذکر خدا بود . وضمناً جامه های خود را از تن درآورده ، وصله میزد .

زن بی عفتی که از آنجا عبور میکرد چشمش به بهلول برخورده ؛ و بهلول را برای عمل فحشاء دعوت کرد .

بهلول گفت ؛ وزن دستهای من چقدر است ؟

سپس یکایک وزن اعضای خود را (سر و پای و تنه) پرسیده و گفت کدام عاقلی است که بخاطر عضو کوچکی و برای لذت آن تمام اعضای خود را در آتش جهنم بسوزاند ؟

و از جای خود برخاست و نعره کشیده فرار کرد .

(انیس الواعظین)

نتیجه

در روایت شریفه وارد شده است : برای آخرت خود ذخیره کن بآن قدریکه در آن سرای اقامت خواهی کرد ، و معصیت تو باندازهٔ باشد که تاب عذاب و آتش جهنم را داری .

آری انسان عاقل از معصیت و غضب خداوند گریزان است. گرفتاری

و نتیجه یک معصیت کوچک هزار مرتبه بالاتر از صدمه یک حیوان درنده است

ما باید پیوسته از لذتهای موقتی نفس خود که عذابهای دائمی را در بر

خواهد گرفت : بخدا پناه ببریم

بهلول و خوان خلیفه

روزی هارون الرشید خوان مخصوص خود را برای بهلول فرستاد . خادمان خلیفه او را در خرابه یافتند و خوان را در نزد او بر زمین گذاشتند . و سگهای بسیار اطراف خرابه را گرفته بودند .

بهلول پرسید اینها چیست که برای من آورده اید ؟

گفتند : التفات خلیفه است که خوان مخصوص خود را برای تو فرستاده است .

بهلول فرمود : خوان را در مقابل سگها بگذارید که مرا حاجتی بالتفات خلیفه نیست . آدمهای خلیفه فریاد زدند

این چه حرفی است که میزنی : خلیفه نهار مخصوص خود را برای تو فرستاده است ، و تو حواله بسگها میکنی !

بهلول گفت : آهسته گوئید که نهار مخصوص خلیفه است که اگر سگها این معنی را بفهمند ، آنها هم نخواهند خورد .

(انیس الواعظین)

نتیجه

سلطان امریکه روی انتخاب طبیعی و طبق تمایل ملت و استحقاق حقیقی دارای منصب و منزلت نیست : با یک دزد ستمگر تفاوتی ندارد و بدترین اموال از جهت حرمت ، و خباثت ، مال آن امیری است که دست تعدی بحقوق ضعفاء دراز کرده و روی ظلم و برخلاف عدل و انصاف در دارائی مردم قضاوت نماید .

آری دزد ، در نهان ، و در شب تاریک میزند ، ولی غارتگران قانونی در روشنائی و آشکارا بیغما میبرند .

آنها حرام میدانند ، و اینها حلال آنها از کرده خود منزجر و پشیمانند ، و اینان افتخار میورزند .

بهلول و هارون الرشید

روزی هارون الرشید به بهلول گفت : در نزد تو که محبوب تر است ؟

بهلول : کسیکه شکم مرا سیر کند .

هارون : من ترا سیر میکنم آیا مرا دوست میداری ؟

بهلول : دوست داشتن و محبت نسیه بردار نیست ، و آنچه در مقابل محبت قرار میگیرد : باید نقدی باشد .

(غرر الخصائص)

نتیجه

آری این معنی یک امر طبیعی و فطری است .

اَلْأِنسانُ عَبْدُ الْاِحْسانِ - انسان در مقابل احسان و نیکوئی فطرتاً خاضع است اشخاصی که دست باز و دهنده دارند : پیش مردم محبوب و عزیز هستند

شخص کریم پیش خداوند پر قیمت و منزلت دارد . رسول اکرم صلّی الله علیه و آله فرمود کسی که متصف با سخاوت وجود است داخل آتش نخواهد شد - خداوند میفرماید : مردم عیال من هستند و کسی پیش من محبوب و عزیز است که نسبت بعیال من احسان و نیکوئی کند

بهلول و بچه ها

روزی بچه ها بهلول را تعقیب و اذیت میکردند : بهلول از دست آنها فرار کرده و بخانه یکی از علویین پناهنده شد : مرد تنومند و عظیم الجثه که دارای دو گیسو بود : در آنجا نشسته بود بهلول چشمش که باو خورد گفت : يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ اِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَى اَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا - ای صاحب دو شاخ جمعیت یأجوج و مأجوج در این سرزمین

پیوسته افساد واخلال میکنند، آیا ممکن است برای تو وجه مقرّری تأدیه کنیم تا در میان ما وایشان سدّ محکمی ببندی؟

آن مرد از جای خود برخاسته ودرب را بسته، وبهلول از شرّ واذیت بچّه‌ها محفوظ ماند. (غرر الخصائص)

نتیجه

چونکه با بچّه سروکارت فتاد ° پس زبان کودکی باید گشاد

شخصی که از جهت فکر وعقل ومعرفت نسبت بمحیط خود برتری وافزونی دارد: از دو حال خارج نیست، وچاره بجز اتّخاذ دو سبک ندارد. یا باید طبق فهم وعقل آنها حرف زده، ورفتار کند ویا بکلّی از آن جمعیّت برکنار شده، وهیچگونه با آن محیط تماسی نگیرد واگرنه پیوسته در مورد طعن واذیّت: تعقیب وتکفیر قرار خواهد گرفت.

بهلول حلوا میخورد

ابراهیم شیبانی گوید: از راهی عبور میکردم، بهلول را دیدم که نشسته ومشغول خوردن حلوا است.

گفتم از این حلوا بمنهم اطعام بکن؟

بهلول: این حلوا مال من نیست، مال عاتکه دختر خلیفه است که برای من فرستاده است تا برای او بخورم. (عقد الفرید)

نتیجه

احسان واطعام مردم بر دو قسمت: ۱ـ فقط بمنظور رسیدگی کردن بفقراء ودستگیری نمودن وبخاطر خدا است

إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا

تنها برای خدا اطعام میکنیم وهیچگونه مقصد دیگری نداشته، واز شما جزاء وعوضی نمیخواهیم.

۲ ـ مقصد وتحصیل عنوان وخودنمائی وسایر نیّتهای دنیوی است

و درانصورت نظر شخص اطعام کننده : بر جلب نفع شخصی است و کوچکترین توجهی بشخص نیازمند و فقیر ندارد . وحقیقت این اطعام : استفاده کردن و سیر شدن و نیرومند گشتن و عنوان و شخصیت پیدا کردن خود طعام دهنده است

بهلول و دشنام عایشه

بهلول نسبت باهلبیت اطهار (ع) محبت داشته واظهار تشیع میکرد . کسی باو پیشنهاد میکند : که اگر دشنام و ناسزائی بحضرت زهرا سلام الله علیها بگوید یک درهم بگیرد ؟ بهلول پاسخ میدهد که من عایشه را فحش میدهم ، و نصف درهم میگیرم (عقد الفرید)

نتیجه

بهلول با این جواب فوری خود طرف را ملزم و ساکت میکند ، و از طریق برهان و قانون عقل و شرع اثبات میکند که اگر ناسزا گفتن بدختر پیغمبر (ص) جایز باشد : نسبت بزوجه آن حضرت

بطریق اولی جایز خواهد بود . زیرا که : فریضه ارثی زوجه در صورت نبودن اولاد ربع مال است ، و فریضه ارثی دختر با نبودن مزاحم نصف است ، از روی این قانون : دختر در مقابل زن نسبت بمرد (که پدر است) نزدیکتر خواهد بود ، پس در صورتیکه ناسزا گفتن بدختر با آن قرب و نزدیکی موجب اخذ یک درهم باشد : قهراً ناسزا گفتن بزوجه بخاطر دوری نسبت او : موجب گرفتن نصف درهم خواهد بود و چون بدگفتن بعایشه در نظر طرف بسیار قبیح بود : پس نسبت بحضرت زهرا علیها السلام دو چندان قبیحتر و ناروا تر میباشد .

بهلول و بچه ها

روزی بچه ها بهلول را تعقیب کرده ، و پشت سر او میدویدند تا اینکه او را بکوچه بن بستی رسانیده ، و اطراف او را گرفتند

بهلول چون خود را در محاصره بچه ها دید چوب نی خود را بلند کرده ، و بچه ها را از خود دور میکرد .

و در این حال میخواند

اِذا تضایَقَ اَمرٌ فانتَظِر فرجاً	فاضیَقُ الأمرِ اَدناهُ مِنَ الفرج

زمانیکه امور تو بمضیقه افتاد منتظر فرج باش که در کار تو هر چه گرفتاری و فشار آن بیشتر شد بهمان اندازه گشایش و فرج نزدیکتر است

(غرر الخصائص)

نتیجه

هیچ فتح و ظفر و گشایشی بدون زحمت و فشار و سختیها صورت نگیرد. صبر و استقامت و تحمل بلایا نشانه علامت موفقیت است.

صبر و ظفر هر دو همرهان قدیمند

هنگام سختی و ابتلا نباید پریشان حال و مضطرب خاطر گشت، مردان بزرگ جهان در راه موفقیت و برای انجام دادن منویات و مقاصد خود بهرگونه پیش آمدهای سخت تن میدادند، هنگامیکه انسان از همه جا منقطع و از تمام وسایل مأیوس گشت: خداوند جهان گرفتاریها و ابتلاآت او را برطرف میکند

احسان بهلول بخلیفه

هارون الرشید مبلغی ببهلول میدهد که آنرا در میان فقراء و نیازمندان تقسیم کند.

بهلول آن مبلغ را قبول کرده، و سپس بخود خلیفه رد میکند

هارون از علت قبول نکردن این خدمت مستفسر میشود؟

بهلول اظهار میکند: من هر چه فکر میکنم کسی که از خود خلیفه نیازمندتر و محتاجتر باشد پیدا نمیکنم. و روی این جهت خلیفه از سایر فقراء استحقاق و احتیاجش بیشتر بوده، و احسان کردن باو بمورد و سزاوارتر است.

نتیجه

آری فکر درویش با یک قرصه نان و یک حصیر تأمین و آسوده شود ولی شخص سلطان بعایدات یک مملکت قانع نیست.

آنانکه غنی ترند محتاج ترند

غنا و احتیاج مربوط بدارائی و تهی دستی نیست، بسا اشخاص

فقیر که در نتیجهٔ غنای نفس و قناعت و بی طمعی هزاران مرتبه
بی نیازتر و آسوده تر و راحت تر از ثروتمندان بزرگ بوده، و
باکمال عزت و شرافت و درستی و خوشی زندگانی میکنند.

بهلول برای قضاوت انتخاب میشد

بعضی از نویسندگان در موضوع اظهار جنون بهلول این طور نوشته اند
هارون الرشید برای تعیین قاضی در شهر بغداد: با
خواص و اطرافیان خود مشورت مینمود.

ایشان بجز بهلول کسی را شایسته و سزاوار این منصب
ندانستند.

هارون بهلول را طلب نموده و اظهار داشت: میباید
در امر خلافت ما را یاری کرده، و قسمت قضاوت و
حکومت شرعی شهر بغداد را بعهده گیری؟

بهلول: من صلاحیت این کار را ندارم و نمیتوانم

هارون: اهل بغداد برای صلاحیت و انتخاب تو

باین مقام اتفاق نموده اند، و بجز تو کسی را نمیخواهند.

بهلول: سبحان الله من حال خود را بهتر از دیگران
میدانم، وگذشته از این: در سخن و دعوی خود اگر صادق
و راستگو باشم: پس سزاوار و صالح نبودن من ثابت میشود
و اگر کاذب باشم: شخص کاذب چگونه برای این منصب
سزاوار خواهد بود.

بهلول برای امتناع و رد کردن هر چه اصرار مینمود
تأکید و مبالغهٔ هارون بیشتر میشد

بهلول چون تصمیم و مبالغهٔ هارون را فهمید: و چاره
برای امتناع خود پیدا نکرد اظهار داشت: امشب را
برای من مهلت دهید؟

شب را برای بهلول مهلت دادند تا خوب تأملی کند

بهلول شب فکر نموده، و چارهٔ جز اینکه خود را بدیوانگی
بزند ندید، اینست که صبح چون کودکان بر اسب
نی سوار شده، و کوچه و بازار را میگشت، و میگفت:

از راه کنار روید که اسب شما لگد نزند

هارون که این قصه را شنید اظهار داشت : بهلول با کمال زیرکی خود را از زیر بار قضاوت بدر برد .

ابواب الجنان

نتیجه

قضاوت و منصب بیان احکام : خود یک مقام مستقل و مرتبهٔ بس ارجمندی است . شخص قاضی اگر بخواهد طبق واقع و روی حقیقت رای بدهد : میباید با کمال حریت و آزادی و بی نیازی زندگانی کرده ، و بجز خداوند جهان از کسی بیم و هراسی نداشته ، و کوچکترین طمع و توقع و نظری بدل راه ندهد .

قاضی اگر از طرف دولت (مخصوصاً دولت ستمکار) منصوب گردد هزاران فساد و خرابکاری ها تولید شده ، حق و باطل بهم ممزوج گشته حقوق ملت ضایع و پایمال شده ، ظلم و ستم رواج پیدا کرده ، فقراء و بیچارگان از هستی ساقط شده

دستهای ستمگری قوت گرفته حق و درستی و راستی از میان جمعیت رخت خواهد بربست . اگر شما از وضعیات دادگستری که حقیقتاً لانهٔ ظلم و مرکز تزویر است ، آگاه باشید : حقیقت سخنان ما را خواهید فهمید .

قضاوت دستگاه مستقلی لازم دارد که در تحت سیطرهٔ روحانیت حقیقی اداره شده ، و در مقابل هیچ حکومتی خضوع نکند .

بهلول دیوانه ها را میشمارد

هارون الرشید در صحن عمارت خود نشسته بود : و عیسی بن جعفر بن یحیی بن خالد بن برمک و ام جعفر (مادر جعفر بن یحیی که مرضعهٔ رشید هم بود) همه حاضر بودند .

هارون امر میکند بهلول را حاضر کنید ؟

بهلول حاضر شده ، در مقابل هارون می نشیند

ام جعفر هم در پشت سر بهلول نشسته بود .

هارون به بهلول خطاب میکند که : دیوانه ها را بشمار ؟

بهلول : اول خودم هستم دوم اینست ، و

واشاره میکند بسوی اُم جعفر

عیسی بن جعفر با حالت عصبانیت میگوید : ای پسر برای اُم جعفر چنین حرفی را میزنی ؟

بهلول : تو هم سومی هستی ! ای صاحب عربده .

هارون : بهلول را بیرون کنید !

بهلول : تو هم چهارمی هستی !

غرر الخصائص

نتیجه

دیوانه کسی نیست که : وضعیات و امور دنیوی او مختل و از رسوم و تعارفات متداوله ظاهری عقب باشد ، دیوانه آن شخصی است که از فکر انجام کارها و عاقبت امور خود کوتاه و قاصر است .

دیوانه کسی است که بخاطر خوشی چند روزه دنیا از سعادت همیشگی و کمال حقیقی و روحانیت دائمی دست کشیده ، و خود را برای همیشه در آتش سوزان عذاب سخت مبتلا کند . مجنون کسی است که برای هوی و هوس و شهوات موقتی نفس خود از مرکز عظمت و جلال

از مبدء فیض که خالق آسمانها و زمین است بکلی منقطع بشود

اینست که در حدیث شریف وارد شده است

العَقلُ ما عُبِدَ بِهِ الرَّحمنُ وَاکتُسِبَ بِهِ الجِنان

بواسطه عقل عبادت پروردگار و بندگی آفریدگار کرده و هم بهشت برین اکتساب میشود . خداوند ما را عقل سلیم عنایت فرماید : تا آخرت خود را بدنیای چند روزه نفروخته و بخاطر شهوات نفسانی خود از رضا و میل آفریدگار جهان دست نکشیم

که این متاع قلیلست و آن متاع کثیر

کتبه محمد صانعی الخوانساری
اسفند ماه / ۱۳۳۱

بچه گم شده و ابوحنیفه

محمد بن علی بن نعمان (مشهور بمؤمن طاق) روزی با ابوحنیفه (امام حنفیها) در یکی از کوچه های کوفه راه میرفتند، ناگاه کسی فریاد برآورد که: کیست نشانی بچه گم شده مرا بدهد؟

مؤمن طاق در جواب گفت: من بچه (گمشده) ندیدم، ولی اگر شیخ ضالّ میخواهی اینک ابوحنیفه کوفی.

(ضالّ = گمشده)

نتیجه

گمراهی و ضلالت اگر در امور ظاهری باشد: چندان اهمیتی ندارد پیدا کردن راه مطلوب و طریق ظاهری آسان است؛ ولی آدمی اگر از جادهٔ حقیقت و روحانیت و از راه مستقیم عدالت منحرف گشت: هدایت او بی نهایت دشوار و سخت بوده، و بدبختی و ضلالت و گرفتاری او بمراتب بیشتر خواهد بود. و بالاترین گمراهیها آن گمراهی و ضلالتی است که: در حالت ضعف و پیری و سستی صورت گیرد، آدمی اگر پس از جستجوهای زیاد و تحقیق و تفتیش کردن از راه حقیقت، در حال خستگی و افسردگی و ضعف گمراه بشود: هیچگونه قابل هدایت نبوده، و بخسران همیشگی مبتلا خواهد شد

و مخصوصاً اگر توأم با غرور و خودبینی و خودپسندی بوده، و از گمراهی و ضلالت خود غافل و بیخبر باشد (نعوذ بالله)

آنکس که نداند و نداند که نداند / در جهل مرکب ابد الدهر بماند

بهلول و قصر هارون

بهلول بقصر مخصوص هارون الرشید وارد شده، و چون مسند مخصوص و مکان هارون را خالی دید، آمده و در جای او نشست پاسبانان قصر چون بهلول را در مسند مخصوص خلیفه دیدند: با شلاق و چماق او را از مکان هارون دور کردند. و چون هارون از اندرون قصر بیرون آمد: بهلول را دید که نشسته و گریه میکند. هارون از خدمتکاران خود پرسید: جهت گریه بهلول چیست؟ گفتند بهلول را ناگهان در مسند مخصوص دیده و او را زده و از آنجا دور کردیم. هارون آنها را ملامت و توبیخ کرده، و بهلول را دلداری میداد. بهلول گفت: من بر حال تو گریه میکنم نه بر حال خودم، زیرا باندازه چند دقیقه در مسند تو نشستم و این طور زحمت و اذیت دیده و کتک خورده‌ام،

و تعجب دارم که تو چگونه یک عمر در این مسند برقرار شده و از عواقب وخیم آن نمیترسی «زهر الربیع»

نتیجه

تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بگزاف | اگر اسباب بزرگی همه آماده کنی

خلافت و ریاست مقام بزرگی است، و برای این مقام کسی سزاوار باشد که: از جهت فضایل نفسانی و علم و تقوی و معرفت نیز بر دیگران برتری داشته، و کوچکترین اثری از حبّ ریاست و محبت دنیا و شهوت خواهی در قلب او دیده نشود. شخص سلطان مسئولیت بزرگی را بگردن گرفته، و برای هرگونه از ظلم و تعدّی و تضییع اموال و حقوق و تجاوز بر نوامیس و ناامنی و گرفتاری رعیّت که صورت بگیرد؛ مسئولیت داشته و بازپرس خواهد شد. سلطان چون شبانی است که پیوسته میباید با کمال توجه و جدّیت در تأمین خوراک و معاش و در تهیّه وسائل زندگانی و امن و راحتی رعیّت خود مراقبت داشته و دقیقه از حفظ و حراست و تأمین آنها غفلت نورزد.

بد انجام رفت و بد اندیشه کرد | که بازیر دستان جفا پیشه کرد
که سختی و سستی بر این بگذرد | بماند بر او سالها نام بد

از اشعار بهلول است

یا مَن تَمَتَّعَ بِالدُّنیا وَ زینَتِها | وَلا تَنامُ عَنِ اللَّذاتِ عَیناهُ
شَغَلتَ نَفسَکَ فیما لَیسَ تُدرِکُهُ | تَقُولُ لِلّٰهِ ماذا حینَ تَلقاهُ

ای آن کسیکه بواسطه دنیا و زینتهای دنیوی پیوسته در التذاذ و خوش گذرانی بوده، و چشمهایش از توجّه بسوی شهوات و لذّات مادّی خسته و متأثر نمیشود؛ مشغول داشتی خود را بامور یکه برای تحصیل و خاتمه دادن آن توفیق نخواهی یافت، پس هنگامی که با پروردگار جهان ملاقات کنی چه خواهی گفت؟

نتیجه

انسان اگر از زندگانی دنیوی و حیات چند روزی خود برای جهان همیشگی و عالم آخرت نتیجه نگرفته، و با دست خالی و روی سیاه و قلب تاریک

خدای خود را ملاقات نماید: بسی شرمسار و سر افکنده خواهد بود.

ای نیک نکرده هیچ و بد ها کرده	وانگه بخلاف خود تمنا کرده
بر عفو مکن تکیه که هرگز نبود	ناکرده چو کرده کرده چون ناکرده

مکالمهٔ بهلول با هارون

هنگامیکه هارون از سفر حج مراجعت مینمود؛ بهلول در سر راه او ایستاده بود و با آواز بلند سه مرتبه صدا زد: ای هارون؟ هارون پرسید که این صدا از کیست؟ گفتند بهلول مجنون است. هارون رو ببهلول کرده و گفت من کیستم؟ بهلول گفت تو آن کسی هستی که اگر کسی در مشرق ظلم کند و تو در مغرب باشی، مسئولیت این ظلم با تو بوده، در روز قیامت بازخواست خواهی شد. هارون گریه کرده و گفت: از من حاجتی بخواه؟ بهلول گفت: حاجت من اینست که گناهان مرا ببخشیده و مرا داخل بهشت کنی؟ هارون گفت: این امر از دست من ساخته نیست، من قرضهای ترا ادا میکنم. بهلول

گفت: با اموال دیگران نمیشود پرداخت قرض نمود، شما اموال مردم را بخودشان برگردانید. هارون گفت: دستور میدهم برای تأمین معاش تو حقوقی برای همیشه (مادام العمر) پرداخت کنند. بهلول جواب داد: ما همه بندگان خدا هستیم، آیا ممکن است خداوند ترا در نظر گرفته و مرا فراموش کنی.

«از هرالربیع»

نتیجه

خداوند متوجه و محیط بر همه موجودات جهان بوده و هر گونه امور و تقدیرات جهانیان در تحت نظر و حکم نافذ او صورت گرفته، و کوچکترین ذره نمیتواند از سیطره قدرت و فرمانروائی و از نفوذ حکم او بیرون رود.

انسان هنگامی خداوند متعال را شناخته است که: کمترین نقطهٔ ضعف و محدودیت و عجز و قصوری را در ناحیهٔ او تصور نکرده، و از جان و دل با نهایت اطمینان خاطر ایمان داشته باشد که: اِذا اَرادَ شَیئاً اَن یَقُولَ لَهُ کُن فَیَکُونُ — آنچه را که پروردگار جهان بخواهد بدون کوچکترین مانع و

کمترین فاصله لباس هستی خواهد پوشید. ما باید بدانیم که: خداوند متعال در همه حال حاضر و محیط و ناظر بوده، و بهرگونه امور و احتیاجات و حرکات ما مطلع و آگاه است. آری خدا بحوائج ما مطلع و عالم بوده و برای قضای حوائج و برآوردن خواستنیهای ما کمال قدرت و توانائی را داشته، و بجز او کسی را چنین قدرت و توانائی و نفوذ و احاطه نباشد. مَن ذَالذی یَعصِمُکُم مِنَ اللهِ اِن اَرادَ بِکُم سوءً اَو اَرادَ بِکُم رَحمَةً - کیست که در مقابل اراده سوء یا اراده رحمت پروردگار جهان بتواند شما را حفظ و نگهداری کند.

بهلول از قبرستان میآید

بهلول از جانب قبرستان میآمد، پرسیدند از کجا میآئی؟ گفت: از لشگرگاه مردگان. گفتند: با هم دیگر چه سؤال و جوابی داشتید؟ بهلول: از آنها پرسیدم که کی از اینجا کوچ میکنید؟ جواب دادند که ما منتظر آمدن شما هستیم تا از این منزل حرکت نمائیم

نتیجه

آری مردگان چون صفوف لشگر با کمال نظم و ترتیب و نهایت آرامش و سکوت، در پشت سر همدیگر خوابیده، و در مقابل نیروهای جهان طبیعت و قوای مادیت غالب یا مغلوب هستند. شما اگر با چشم حقیقت بین و روحانی، توجهی بافراد لشگر مردگان نمائید خواهید دید که هر یکی از آنان پس از مبارزه زیاد و نبرد درازی با شهوات نفسانی و خواهشهای شیطانی، سعادتمند و غالب و فاتح شده و یا مغلوب و مقهور و شکسته شده است.

این صفوف همیشه منظم و برقرار بوده، و چون فردی از آنها جای خود را خالی کرد: شخص دیگری از این جهان بلشگر مردگان ملحق و در جای آن برقرار خواهد شد. آری ما همه جزو این قافله هستیم، و پیوسته در سیر و حرکت بوده، و قدم بقدم از این جهان دور و بجهان آخرت نزدیک میشویم.

از بهلول احوال پرسی میکند

حاکمی به بهلول گفت : چگونه است حال تو ؟ و آیا خوش هستی ؟ بهلول جواب داد : تا هنگامیکه عنوان و ریاستی نداشته و تولیت امور مسلمانان را بعهده نگرفته ام ؛ بسیار خوشحال و راحت هستم . حاکم : آیا دوست میداری که سالم و تندرست باشی ؟ بهلول گفت : اگر بیش از این در عافیت و صحت و آسایش باشم قهراً آرزوها و آمال دنیوی و خواهش های نفسانی من قوت و شدت پیدا کرده ، و مرا از انجام وظایف روحانی و حقیقی خود مانع خواهد شد . پس سعادت و نیک بختی من در همین حالت است ، و امیدوارم در نتیجه این ابتلاء و کسالت مزاج ؛ پروردگار مهربان گناهان و خطاهای مرا بخشوده ، و اجر و ثواب بیشتری بمن عنایت فرماید .

(۱) اول محاضرات راغب (۲)

نتیجه

نتیجه

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست : کُلُّکُم راعٍ وَ کُلُّکُم مَسئُولٌ عَن رَعِیَّتِهِ (۱) هر یکی از شماها در مرتبه خود رئیس و سرپرست جماعتی بوده ، و نسبت بآن جماعت مسئولیت سنگینی را بعهده دارد ، بعد میفرماید : امیر سرپرست رعیت بوده ، و مرد سرپرست خانواده خود ، و مادر سرپرست خانه و اولاد است ، و هر یکی از اینها در مقابل رعیت و زیردست خود وظایف بیشمار و مسئولیت بزرگی را بعهده دارد . آری همین طوریکه پدر در مقابل آسایش و تعلیم و تربیت و تأمین معاش خانواده خود مسئول است : شخص حاکم و فرماندار نیز نسبت برعیت و مردم بیچاره که در تحت حکومت او هستند ، مسئولیت داشته و پیوسته میباید در راه هدایت و تربیت و خوشبختی و آسایش آنان کوشیده ، و هرگونه وسائل سعادت و خوشی و راحتی ایشانرا فراهم سازد . فرماندار و امیریکه متوجه وظایف خود نبوده ، و تنها هدف او ریاست و شهوترانی و رسیدن بآرزوها

دنیوی است : اثری از شرافت و فضیلت و تقوی و ایمان و خدا پرستی در وجود او نبوده ، و بخاطر شهوات نفسانی خود بهزاران جنایات و ستمکاریها و گمراهیها و ضایع شدن حقوق بیچارگان راضی خواهد شد . پس هر نعمتی (ریاست و مال و ثروت و تندرستی) تا وقتی رحمت و نعمت است که وسیله سعادت و سبب خوشبختی حقیقی آدمی شود ، واگرنه خود عذاب و نقمت بدبخت کننده انسانی خواهد بود

مدارک ما در این کتاب

روضات الجنات	تالیف سید محمد باقر اصفهانی
مجالس المؤمنین	تالیف قاضی نور الله شوشتری
طبقات شعرانی	،، شیخ عبدالوهاب شعرانی
خزائن نراقی	مرحوم حاجی ملا احمد نراقی
کشکول شیخ	علامه شیخ بهائی عاملی
زهر الربیع	سید نعمت الله جزائری
کشکول بحرانی	مرحوم سید هاشم بحرانی
البیان والتبیین	ابی عثمان عمرو بن بحر الجاحظ
غرر الخصائص الواضحه	شیخ ابی اسحق ابراهیم بن یحیی الوطواط
عقد الفرید	شهاب الدین احمد بن عبد ربه اندلسی
رجال ممقانی	مرحوم حاج شیخ عبدالله ممقانی
رجال استرابادی	مرحوم میرزا محمد استرابادی

وکتب معتبرهٔ دیگر

فهرست مطالب و حکایات بهلول

شخصیت و سرگذشت بهلول	صفحه ۲
بهلول برای چه خود را بدیوانگی میزند	ص ۳
بغض عایشه نسبت بعلی بن ابیطالب ع	ص ۴
بهلول و شخص دزد و عاقبت دزدی	ص ۵
سنجیدن اعمال ابوبکر با دیگران	ص ۹
بهلول در عمارت خلیفه چه مینویسد	ص ۱۰
از بهلول مسئله ارث میپرسند	ص ۱۲
بچه ها بهلول را اذیت میکنند	ص ۱۳
بهلول گفت میخواهم خلیفه باشم	ص ۱۶
وزیر با بهلول مزاح میکند	ص ۱۷
هارون الرشید مشغول مناجات بود	ص ۱۸
دیوانه های شهر بحساب نمیآیند	ص ۲۰

بقیه فهرست

بهلول بخلیفه موعظه میکند	ص ۲۲
بهلول خلیفه را از تکبر منع میکند	ص ۲۳
خلیفه از بهلول تقاضای پند میکند	ص ۲۷
مباحثه و گفتگوی بهلول با عدوی	ص ۲۸
بهلول نسب کسی را معرفی میکند	ص ۴۲
کلام بهلول راجع بدختر نوزاد حاکم	ص ۴۳
بهلول در قبرستان نشسته است	ص ۴۵
سخن بهلول راجع بتأثیر شعر	ص ۴۶
بهلول با جمعی شرط میبندد	ص ۴۷
بهلول بسر سفره رسید	ص ۴۸

بقیه فهرست

سخن بهلول راجع بمجانین ص ۴۹
سخن بهلول در فضل بودن امام ص ۵۰
بهلول با یک دیوانه ص ۵۱
هارون به بهلول جایزه داد ص ۵۳
احتجاج بهلول با ابوحنیفه ص ۵۴
زنی بهلول را دعوت بخود میکرد ص ۵۷
خلیفه برای بهلول طعام فرستاد ص ۵۸
مکالمه بهلول با هارون الرشید ص ۶۰
بچه ها بهلول اذیت میکردند ص ۶۱
بهلول حلوا میخورد ص ۶۳
بهلول و دشنام بعایشه ص ۶۴

بقیه فهرست

بهلول و بچه ها ص ۶۵
احسان بهلول بخلیفه ص ۶۷
بهلول قاضی میشد ص ۶۸
بهلول خود را بدیوانگی زد ص ۶۹
بچه گم شده و ابوحنیفه ص ۷۴
بهلول و قصر هارون الرشید ص ۷۵
از اشعار بهلول است ص ۷۷
مکالمه بهلول با هارون الرشید ص ۷۸
بهلول از قبرستان میاید ص ۸۰
از بهلول احوال پرسی میکنند ص ۸۲

از مطبوعات عربی کتابفروشی بوذرجمهری

تقریرات نائینی در مباحث الفاظ خوئی ۲ جلد	۱۴۰/ ریال
تقریرات « در مباحث عقلی کاظمی ۲ جلد	۱۴۰/ ریال
تقریرات « « در صلوة آملی ۳ جلد	۲۵۰/ «
تقریرات « « در تجارت « ۲ جلد	۲۰۰/ «
مقالات الاصول عراقی جلد دوم	۳۵/ «
شرح منظومه سبزواری گراوری	۲۵۰/ «
قسمت منطق شرح منظومه سبزواری	۷۰/ «
حاشیه سید حی بر شرح منظومه	۵۰/ «
حاشیه آشتیانی بر منطق شرح منظومه	۸۰/ «
حاشیه آملی بر حکمت شرح منظومه	۱۲۰/ «
شرح باب حادیعشر گراوری	۲۵/ «
منیة المرید فی آداب المتعلم للشهید	۲۵/ «
خیارات مرحوم آقا شیخ هادی تهرانی	۳۰/ «

فهرست

قاطع البرهان در منطق	۲۰/ ریال
حاشیه تنکابنی جلدین بر رسائل	۱۲۰/ «
حاشیه اصفهانی بر مکاسب جلد دوم	۱۵۰/ «
حاشیه اصفهانی بر کفایه «	۷۵/ «
حاشیه « « « سوم	۸۰/ «
حاشیه قمی « دوم	۳۰/ «
لباس شکوک و فروع علم اجمالی ایروانی	۱۵/ «
کشف الآیات و التفاسیر لاری	۱۵۰/ «
شرح تجرید الکلام (کشف المراد)	۵۰/ «

از مطبوعات فارسی کتابفروشی بوذرجمهری

منتهی الامال قمی در ۶ جلد	۳۰۰/ ریال
خلاصه حلیة المتقین قمی گراوری	۲۰/ «
صد مجلس در مواعظ از بروجردی	۳۰/ «

فهرست

راهنمای گمشدگان در سیر و سلوک	۲۵/	ریال
دعوت قرآن در اخبار غیبی	۲۵/	〃
اشعه نور در تفسیر آیه مبارکه نور	۳۰/	〃
جانشینان محکوم ترجمة الاستغاثه	۳۰/	〃
آئینه باطن در قیافه شناسی جرجی زیدان	۳۰/	〃
خاطرات سید جمال الدین افغانی	۲۵/	〃
نیچریه سید جمال الدین (ماتریالیسم)	۱۵/	〃
تاریخ طهران از جواهر الکلام	۱۵/	〃
افکار پریشان اخلاقی و اجتماعی	۲۰/	〃
شناسائی تجوید قرآن مجید	۱۵/	〃
مناجات نامه خواجه عبدالله انصاری	۵/	〃
دیوان چهارده معصوم در مصائب	۱۵/	〃

فهرست

دیوان آتشکده نیر (حجة الاسلام)	۵۰/	ریال
دیوان فایز مازندرانی (کلیات)	۵۰/	〃
تعلیمات دینی ابتدائی شش جلد هر جلدی	۵	〃
خداشناسی از نظر علوم امروزی	۱۸/	〃
حقوق زن از نظر اسلام	۱۸/	〃
مضرات قمار و مسکرات و غناء	۲۰/	〃
چهل دستور خاتم النبیین صلی الله علیه و آله	۷/	〃
چهل کلمه از حضرت امیر المؤمنین ع	۷/	〃
سی و دو مجلس در تفسیر سوره مبارکه حشر	۳۰/	〃
ترکی نوحه لری (دیوان فائز)	۲۰/	〃
منتخب نوحه از نوحه های ترکی	۲۵/	〃

فهرست

جبههٔ آزادی سیّد جمال الدّین	۱۲ ریال
جامع الفروع حضرت آقای بروجردی	۳۰ 〃
خودآموز کفایه در چهار جلد	۱۶۰ 〃
منتخب الاحکام حضرت آقای خوئی	۱۵ 〃
رساله شریفه حضرت آقای شاهرودی	۲۵ 〃
مناظره حضرت صادق ع با طبیعی	۲۵ 〃

قیمت ۱۰ ریال

۸۹۲
/۷۷
م
۶۱۷
—
۱۳۷۲